

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

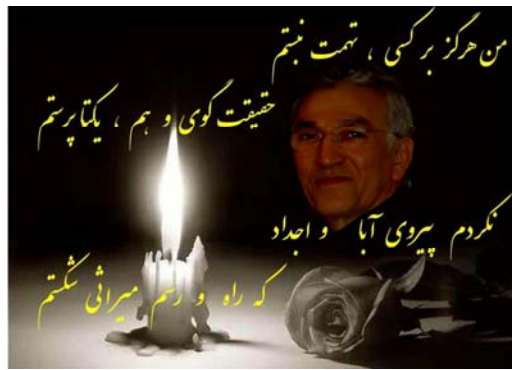
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

۱۲ می ۲۰۱۸



## زنجیر خرافات

تا (نیازی) به شتر های عرب، بالا شد  
حلقه بردگی در گوش دل انداخت که تا...  
جالس منبر و محراب شد و تاجر دین  
بست با طالبه (سیمین لچر)، تار و متار  
ز پلانی که عرب، طرح نمودی به عجم  
یکی چون (هند جگرخوار) و دگر شمر و یزید  
یکی تگ، دیگری تگمار سیاسی گشته  
تا شهادت اسفا گشت به (فرخنده) نصیب  
گوش عالم بخدا کر شدی از عوعو شان  
گرم بازار (نیازی) و ز (سیمین عمر)  
فکر سیمین بکجا، خدمت همونوع کجا  
لیک خواهند به هر منطقه، مسجد سازند  
یا به تدریس زبان عربی، مدرسه ها  
تا که در خدمت اعراب قرارش داده

خر جهلش به ستوه آمده و ارضا شد  
چلی و طالب بد کار و سپس ملا شد  
دله شیخ العرب گشته و بافتوا شد  
خر دجال، یکی، با خرک عیسا شد  
کاروان، قافله نا بسته جهان پیمای شد  
(پرچم بام) به سر بسته، چنین رسوا شد  
پخته در دیگ عرب دلد و دال، حلوا شد  
کاسبی بر همه ملا و چلی پیدا شد  
پاچه دین دوصد پاره این غوغا شد  
(راه فرخنده) به برنامه شان اعطا شد  
بهر پُر کردن جیبش، به ره مولا شد  
چه عجب، منبر و محراب گر از طلا شد  
که به آیات و احادیث، زبان گویا شد  
بسته زنجیر خرافات، به باور ها شد

مشتِ انصاف اگر، بر دهنِ تاجرِ دین  
کُنْدُمِ فعلِ (نیازی) و عملِ کردِ (عرب)  
شاید آن شاهِ دوشمشیره همی خواست که تا  
با دو شمشیر که میکرد جهادِ اکبر  
این خبر، پخش به عالم شدی، افسوس افسوس  
شاید این فاجعه، از جانبِ اعرابِ کثیف  
تا که تحمیل شود باور و اندیشهٔ شان  
سالها پیش که از سنگر فرهنگ و ادب  
سیرت و ارشد و فضلو و سعیدی و رؤوف  
چیلک انداز، به تار و به نخِ مذهب و دین  
تا شنیدند سگِ زرد، برادر به شغال  
آخر الامر که شیطانِ لعین کرد فرار  
خوش به فرخنده که شد فخرِ همه شیر زنان  
سنگِ تکفیر سر (طاهره) بارید به چاه  
او ز جهلِ علما، این، ز علمِ جهلا  
وای از عالم و از جاهل و ملا و چلی  
وای از رهبرِ دینی و سیاسی، هریک  
ای وطندار! بیاترکِ تقالید کنیم  
ترکِ میراث، ز آبا و ز اجداد، که تا  
جُست و جُو کردن و خود یافتن و پیوستن  
(راه نو)، (فکر نو) و (باور و اندیشهٔ نو)  
«نعمتا»! قصه دراز است، نه سر دارد و دم

طالبه، شکوه و فریاد و به واویلا شد  
مرقدِ شاهِ دوشمشیره چه بی پروا شد  
فعلِ ملا ز پس پرده جهان آرا شد  
بهر (فرخنده) چرا عاجز و نابینا شد  
می نگفتند ز کی بود و به کی اجرا شد  
بهر تخریبِ مقابر، به خَر یکپا شد  
به امیدی که عرب، رهبر این دنیا شد  
چهرهٔ هر یکی در شعرِ تَرَم بنما شد  
یکی پرورای و گرگ و دیگری روبا شد  
مگسِ دوغ، به اندیشه و باور هاشد  
تَسَمَه از گردن (ساداتِ خبیث)، ایلا شد  
کس ندانست کجا رفت و کجا اخفا شد  
(قُزَة العین) مگر بارِ دگر پیدا شد  
سر (فرخنده) همان سنگ، لبِ دریا شد  
چه جفا و ستمی در حقِ شان مُجرا شد  
که به تقلید، دلنگان شده پا برجا شد  
به گروگانِ تعصب شده بی پروا شد  
ورنه در جهلِ عرب غرق، زسرتا پا شد  
خادمِ نوع بشر، بندهٔ آن یکتا شد  
کار هر کس بخدا نیست که راه پیمای شد  
پُرس و جُو، تا در خوشبختی ما، بکشا شد  
دورهٔ ناخلفان، مفت حکمفرما شد

## زنجیر حُرَافَات ( ۱ )

تا (نیازی) به شترهای عرب، بلاآشده  
 خسر جهش به ستوه آمده و ارضا شد  
 حلقهء بردگی در گوشِ دل انداخت که تا  
 چلی و طالب بدکار و، سپس ملا شد  
 جالسِ نبر و محراب شد و تاجر دین  
 دلهء شیخ العرب گشته و بافتوا شد  
 بست با طالبه (سیمین پجر)، تار و مدار  
 خسر دجال، یکی، با خسرک عیاشه  
 ز پلانی که عرب، طرح نمودی به عجم  
 کاروان، قاضی نابتت جهنم پاشد  
 یکی چون (هند جگر خوار) و دگر شمر و یزید  
 (پرچم بام) به سر بسته، چنین رسوا شد  
 یکی تک، دیگری نگار سیاسی گشته  
 پنجه در دیک عرب دله و دال، حلوا شد  
 تا شهادت اسفا گشت به (فرخنده) نصب  
 کاسبی بر همه ملا و چلی پیدا شد  
 کوشِ عالم بخدا کر شدی از عوعو شان  
 پاچهء دین دو صد پاره این غوغا شد  
 گرم بازار (نیازی) و ز (سیمین غمر)  
 (راه فرخنده) به برنامهء شان اعطا شد  
 فکر سیمین کججا، خدمت همسوع کجا  
 بصر پر کردن جیبش، به ره مولا شد  
 یک خواهند به هر منظره، مسجد سازند  
 چه عجب، نبر و محراب گراز طلا شد

( ۲ )

یا به تدریس زبان عربی ، مدرسه تا  
تا که در خدمت اعراب قرارش داده  
بسته زنجیر خرافات ، به باورها شد  
مست انصاف اگر ، بردن تاج بر دین  
طالبه ، شکوه و فساد و به او بلا شد  
کنندم فعل (نیازی) و عمل کرد (عرب)  
مرقد شاه دو شمشیره چه بی پروا شد  
شاید آن شاه دو شمشیره هسی خواست که تا  
فصل ملا ز پس پرده جهان آرا شد  
با دو شمشیر که میکرد جهاد اکبر  
بهر (فرخنده) چرا عاجز و ناپنا شد  
این خبر ، پنخ به عالم شدی ، افسوس افسوس  
می گفتند زکی بود و به کی اجرا شد  
شاید این فاجعه ، از جانب اعراب کثیف  
بهر تخریب مقابر ، به خسر یکپا شد  
تا که تمایل شود باور و اندیشه شان  
به امیدی که عرب ، رهبر این دنیا شد  
سالمه پیش که از سکر فرهنگ و ادب  
چهره هر یکی در شعر ترم بنا شد  
سیرت و ارشد و فضل و سعیدی و رؤوف  
یکی پرواری و گرک و ، دگری رو باشد  
چیلک انداز ، به تار و به نخ مذهب و دین  
مکس دوغ ، به اندیشه و باور ما شد

( ۳ )

تا شنیدند سگ زرد، برادر به شغال  
تسمه از گردن (سادات خیث)، ایلاشد  
آخر الامر که شیطان لعین کرد فساد  
کس ندانست کجا رفت و کجا احفاشد  
خوش به فرخنده که شد فخر همه شیر زنان  
(قُسرَةُ الْعَيْنِ) مگر بارِ دگر پیدا شد  
سگ تکفیر سر (طاهره) بارید به چاه  
سر (فرخنده) همان سگ، لب دیا شد  
او ز جهلِ علما، این، ز علمِ جهلا  
چه جنای و ستمی در حقِ شان مجرا شد  
وای از عالم و از جاهل و ملا و چلی  
وای از رهبر دینی و سیاسی، هر یک  
که به تقلید، دلنکان شده پا بر جاشد  
به گروگانِ تعصب شده بی پروا شد  
ای وطندار! بی‌اترکِ تقالید کنیم  
ورنه در جهلِ عرب غرق، ز سر تا پا شد  
ترک میراث، ز آبا و ز اجداد، که تا  
خادمِ نوع بشر، بنده آن یکتا شد  
جُست و جُو کردن و، خود یافتن و پیوستن  
کار هر کس بخدایت که راه پیماسد  
(راه نو)، (فکر نو) و (باور و اندیشه) نو  
پُرس و جُو، تا در خوشبختی می ما، بکاشد  
«نعمت ما!» همه دراز است، نه سردارد و دُم  
دوره ناخلفان، مفت حکمفرما شد